

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

تشابهات و تفاوت های متفکران و روشنفکران

اصول «روشنفکری» جهانشمول یا جهانگیر (یونیورسال) اند و، در نتیجه، جر از لحاظ طعم و لهجهء محلی و بومی، ماهیتی محدود به محل نمی یابند. ما می توانیم «روشنفکری»ی فرانسوی یا انگلیسی یا عربی و یا ایرانی داشته باشیم؛ یعنی، منتزع از اینکه اهل کجائیم، «مصلح اندیشهء روشنفکرانه»ی خود را از سلیقه ها و گرایشات فرهنگی و زبانی ملت های مختلف اخذ کنیم و، در عین حال، روشنفکر وطن خود باقی بمانیم؛ اما نمی توایم «روشنفکری»ی سنی و شیعی و مسیحی و یهودی و بهائی داشته باشیم. متفکرانی از این دست، با همهء صلاحیت ممکن اندیشه شان، در حوزهء روشنفکری فرار نمی گیرند.

esmail@nooriala.com

در شناخت روشنفکر

صرف نظر از معنا و کاربردهای واژه ها در زبان عربی، در زبان کنونی فارسی، که آغشته به عربی است، در برابر واژهء انگلیسی «thinking» و فرانسهء «pensée»، از واژهء «تفکر» و مصدر مرکب «فکر کردن» (که نوعی معادل شلختهء «اندیشیدن» است) استفاده می شود. در خانوادهء فارسی-همین واژه نیز کلمات «متفکر» و «فکور» و غیره را به کار می بریم، که هم معنای عام دارند و هم مصادیق خاص. مثلاً، در ساحت اندیشهء فلسفی و علمی، هر انسانی که دربارهء مسائل مختلف زندگی بصورت عمقی می اندیشد، اعم از اینکه به چه می اندیشد و حاصل اندیشه اش را چگونه بیان می کند، «متفکر» خوانده می شود.

ما فردوسی را «متفکر» می دانیم، خیام را نیز، حافظ و مولانا و ابوریحان بیرونی و گالیله و انشتین و هزاران انسان سرشناس تاریخ بشر را. امروز هم کسروی و صادق هدایت و علامهء طباطبائی و علی شریعتی و مهدی بازرگان، و ده ها زن و مرد دیگر، آدمیانی «متفکر» محسوب می شوند. اما، در این میان، نقش و فایده و کارکرد واژه ای همچون «منورالفکر» که بعداً، در جریان فارسی کردن واژه ها، به «روشنفکر» تغییر یافت چیست؟ چرا واژهء «متفکر» کفاف کار ما را در رسیدن به مقصودی که داریم برآورده نمی کند و گاه مجبوریم بجای آن از واژهء «روشنفکر» استفاده کنیم؟ پاسخ روشن است: هر تخصصی کردن امر عام، و هر اختراع «واژهء جدید»، یا برای ادای مقصودی بکار می آید که در گذشته وجود نداشته و یا اصول آن با آگاهی و دقت استخراج نشده باشند و، لذا، هرگاه که با پیدایش واژهء جدیدی در زبان روبرو می شویم ملتفت می شویم که مفهوم یا پدیدهء «جدید» در کار آمده است.

در واقع، زبان، همچون یک درخت، همواره در حال رشد و نمو است و «مقتضیات زندگی روزمره» متکلمان به یک زبان را وا می دارد تا، آگاه و ناآگاه، عمدی یا تصادفی، دست به ایجاد واژگانی جدید بزنند. مثلاً، هر ساله صدها واژهء جدیدی که خلق شده اند به فرهنگ آکسفورد زبان انگلیسی افزوده می شود. کافی است نگاهی کنیم به اختراع و شیوع استفاده از «کامپیوتر» و نرم افزارهای آن تا دریابیم که چگونه همین یک تحول در زندگی مادی و اجتماعی و فرهنگی، مادر صدها واژهء جدید در زبان های فرنگی شده و سپس موج گسترش آن به زبان فارسی هم رسیده است.

می خواهیم بگویم که هیچ واژه جدیدی در یک زبان، بیهوده، و بدون ضرورت بیان مفهوم یا پدیده ای تازه، بوجود نمی آید و بی اعتنائی به اینکه واژه ای جدید چرا و چگونه و به کدام منظور ساخته شده می تواند ما را به یک سردرگمی فرهنگی - تاریخی دچار کند. و واژه «روشنفکر» هم چنین سرگذشتی داشته است:

در اروپا، در عصری که «روشنگری» خوانده شد و در برابر «تاریکی قرون وسطی» قد علم کرد، انسان نوینی بوجود آمد که از نوع نگرش «سنتی» برید و به نوع نگرشی روی کرد که «مدرن» خوانده شد. او، در واقع، «پایگاه و سکوی پرش اندیشه»ی خود را بصورت های زیر تغییر داد:

1. بجای «خدا مداری» به «انسان مداری» روی کرد
 2. بجای «همسان خواهی جامعه» به مفهوم «کثرت گرایی» متمایل شد
 3. بجای «تفتیش و سانسور عقیده» به «آزادی عقیده و بیان و تبلیغ آن» رسید
 4. بجای «مشروعیت مذهبی حکومت» به «قانونیت حکومت به استناد رأی عمومی» روی آورد
 5. بجای «یکی پنداشتن حکومت و مذهب» خواهان «جدائی آنها» شد
- و به استناد این «تغییر» ادعا کرد که فکرش «روشن» شده است.
- حتی وقتی او، در زمان های بعد، بجای «روشن اندیش» (illuminati) واژه «انتلکتوئل» (intellectual) را انتخاب کرد، فراموش نکرد که این «روشن بودن فکر» را در آن نگاه دارد تا با «هر نوع» فکر تفاوت داشته باشد. در نتیجه، یک انتلکتوئل (که در وطن ما واژه ترکیبی «روشنفکر» معادل آن گرفته شده) در عین حالی که در درون صف عمومی «متفکران» جای دارد، دارای «پایگاه اندیشگی»ی خاصی نیز هست که به اندیشه او ویژگی می بخشد و، به استناد آن پایگاه، او را در میان صف متفکران عمومی متشخص می سازد. او، علاوه بر صفات عمومی متفکران، دارای صفات زیر نیز هست:

1. انسان مدار (humanist) است، یعنی منشاء قوانین، ارزش ها، و شیوه های زندگی اجتماعی را انسان های عضو یک جامعه می داند و نه نیروهای ماوراء الطبیعه؛ و اعتقاد دارد که چون انسان این قوانین را بوجود آورده خود او نیز می تواند، بنا بر مقتضیات زندگی اجتماعی، عوض شان کند. برای او هیچ یک از قوانین اجتماعی ازلی و ابدی نیست. بنا بر این تعریف، هرکس انسان مدار نباشد روشنفکر نیست.
2. کثرت گرا (pluralist) است. یعنی اعتقاد دارد که افراد و جوامع مختلف بشری حامل انواع عقایدند و هر کس حق دارد هر عقیده ای را که می پسندد اتخاذ کند و باید در داشتن و بیان و تبلیغ عقایدش آزاد باشد. در این صورت همشکل خواهان (uniformists) نمی توانند روشنفکر باشند.
3. سکولار (secular) است. یعنی، چون کثرت گراست، در سطح زندگی سیاسی، معتقد است که حکومت ها باید از حضور ادیان و مذاهب و شریع و ایدئولوژی ها (که هر یک به گروهی تعلق دارند و هر جامعه شامل ده ها نوع از آنها می شود) پرهیز کنند تا حکومت بتواند حافظ منافع همگان باشد و از تحمیل عقاید و ارزش های یک گروه بر دیگران جلوگیری کند. کسی که خواهان ایجاد یا استقرار حکومت مذهبی یا ایدئولوژیک باشد روشنفکر خوانده نمی شود.
4. عدالت خواه است. یعنی معتقد است که همه انسان ها در برابر قانون و قوای سه گانه حکومتی دارای حقوق و مسئولیت های مساوی هستند و لذا ایجاد تفاوت های جنسیتی، قومیتی،

نژادی و عقیدتی و اعطای سهم ناعادلانه از قدرت و ثروت جامعه به بخشی و به ضرر بخش دیگر مجاز نیست. بر این اساس کسی که خواستار ایجاد جامعه نابرابر و گریزنده از عدالت اجتماعی باشد نمی تواند روشنفکر خوانده شود.

5. تحمیل گر نیست. یعنی نمی کوشد تا، با به دست گرفتن قدرت، ارزش ها و عقاید خود را بر دیگران تحمیل کند. شاید در این زمینه اصطلاح «همهء عقاید محترم اند» درست نباشد و بهتر باشد که گفته شود «همهء عقاید مجاز و آزادند». احترام گذاشتن یک امر اخلاقی است اما آزاد بودن یک امر قانونی - اجتماعی محسوب می شود. در این صورت، کسی که به آزادی عقاید اعتقاد ندارد و خواستار تحمیل مجموعه ای عقاید گروهی (حتی اگر آن گروه در اکثریت عددی باشند) بر عموم مردم است نمی تواند روشنفکر تلقی شود.

6. و...

این فهرست را می توان بسیار ادامه داد اما، برای توضیح معنا شناسانهء واژهء «روشنفکر» همین مقدار کافی است اگر دو سه ملاحظهء مختصر را نیز بر این شرح بیافزاییم:

- اگرچه تا کنون، «روشنفکران» بخش کوچکی از اردوگاه «متفکران» را اشغال کرده اند اما روند تحولات اجتماعی جهانی نشان می دهد که شمار آنان در این اردوگاه هر روز بیشتر می شود و جوامع موجود، بر حسب اینکه تا چه حد بر اساس اصول روشنفکری عمل می کنند، قابل درجه بندی اند.

- مفهوم «پیش - رفت» (pro—gress) نیز، در اصل خود، برای نشان دادن همین حرکت به سوی «روشنفکری» مطرح شده و، در این رهگذر، پیشرفت مادی را تابعی از پیشرفت فکری قلمداد کرده است.

- می توان، با در دست داشتن همین تعریف از «روشنفکر»، به تاریخ گذشتهء بشریت هم رجوع کرد و چهره هائی را که، پیش از اختراع نام «روشنفکر» و جمع بندی آگاهانهء اصول «روشنفکری» با اینگونه «تفکر» نزدیکی داشته اند، بازشناخت. با این توجه که فرهنگ ما نیز در گذشته ها از وجود این گونه متفکران بی بهره نبوده است.

- اصول «روشنفکری» جهانشمول یا جهانگیر (universal) اند و، در نتیجه، جر از لحاظ طعم و لهجه بومی، ماهیتی محدود به «محل» نمی یابند. ما می توانیم «روشنفکری»ی فرانسوی یا انگلیسی یا عربی و یا ایرانی داشته باشیم؛ یعنی، منتزع از اینکه اهل کجائیم، «مصلح اندیشهء روشنفکرانه»ی خود را از سلیقه ها و گرایشات فرهنگی و زبانی ملت های مختلف اخذ کنیم و، در عین حال، روشنفکر وطن خود باقی بمانیم؛ اما نمی توایم روشنفکری سنی و شیعی و مسیحی و یهودی و بهائی داشته باشیم. متفکرانی از این دست، با همهء صلابت احتمالی اندیشه شان، در حوزهء روشنفکری قرار نمی گیرند.

اصل تشکیک و نقد

اما، علاوه بر صفاتی که برای «متفکرین روشنفکر» مطرح شد، لازم است که به یک صفت سلبی دیگر روشنفکری هم توجه کنیم؛ صفتی که مستقیماً از دل همان صفات ذکر شده در بالا زاده می شود: روشنفکر نمی تواند «اهل ایمان» باشد، چرا که برداشت ها و ارزش های متکثر جوامع آدمی را می بیند و

می فهمد که نمی توان به «امور ثابت» ای که از دل «مفروضات روشنفکری» بر نیامده باشند دل خوش کند و «ایمان» آورد.

همین «مفروضات روشنفکری» (که صحت شان را «خرد علم پایه» نیز به اثبات رسانده) به او امر می کنند که همواره به همه چیز «شک» کند و آنها را، بصورتی منطقی و خردپذیر، به «نقد» کشد. چرا که «نقد بدون شک مقدماتی» بی معنا و محتوا است.

در عین حال، این نکته نیز بدیهی است که لازمه بکار بردن «نقد برآمده از شک»، داشتن اطلاع و آگاهی از «موضوع تفکر» (یا، در اینجا، «موضوع روشنفکری») است. کسی که به موضوعی می اندیشد و می خواهد با «شک کردن نسبت به صحت و سقم آن» به نقدش برخیزد باید «موضوع» خود را بشناسد و سپس، با تشکیک در مبانی آن، به تشخیص صحت و سقم اش بنشیند.

مثلاً، اگر یک روشنفکر ایرانی بخواهد به مذهب تشیع بیاندیشد البته که باید آن را بشناسد و بتواند، به مدد خرد روشنفکرانه خود، آن را مورد نقد قرار دهد. این اما به معنای یقین آوردن به عوامل ایمانی این مذهب نیست. روشنفکر همه مذاهب را بصورت «پدیده اجتماعی» می بیند و نقد خود را نیز متوجه مبانی و کارکردهای اجتماعی آنها می کند. آنکه برای شناخت امر ایمانی به تجسس در آن پردازد و در حین تجسس در آن امر غرق شود و به آن ایمان آورد دیگر روشنفکر نیست، حتی اگر تجسس خود را از عالی ترین پایگاه های روشنفکری آغاز کرده باشد. روشنفکر ایرانی ناگزیر است که تشیع را (همچون مذهب اکثریتی از ایرانیان متعبد) بشناسد تا آن را مورد نقد قرار دهد و بی پایگی هایش را روشن سازد، اما یک فرد معتقد به تشیع نمی تواند روشنفکر باشد، مگر آنکه به هنگام پرداختن به تفکر ذهن و دل اش از اینگونه ایمان های متعبدانه پاک شده باشد.

با این حساب، اهل ایمان، معتقدان مذهبی و دینی، و جزم اندیشانی که می کوشند بر شالوده هائی «خردناپذیر» ساختمان های «خردپذیر» بسازند، هنوز پا به عرصه روشنفکری نگذاشته اند؛ چرا که نه خود می توانند در ایمانیات خویش تشکیک کرده و آنها را به نقد کشند و نه آن «حلقه اجتماعی» که اعتقادات ایمانی آنها را تأیید می کند این کار را مجاز می دارد.

نگاه روشنفکر به مذهب

طبعاً، یکی از حوزه های «روشنفکری» اندیشیدن به مذهب نیز هست. متفکران بسیاری به مذهب اندیشیده اند و می اندیشند اما تنها آن دسته از متفکران که از «پایگاه روشنفکری» به مذهب می پردازند می توانند از تفکر خود نتایج روشنفکرانه بگیرند.

حدوث انقلاب 1357، و برخاستن حکومت اسلامی از دل آن، موجب شده است که اندیشیدن به پدیده «تشیع و مبانی آن» از مشغله های ذهنی اهل تفکر شود و خیلی از اهل ایمان را نیز وا دارد تا، با مشاهده ناهنجاری ها و ناهنجاری های احکام و ارزش های این مذهب فرقه ای، بکوشند تا «قرائت» های جدیدی از تشیع به دست آورده و ارائه دهند.

در واقع، از پس حدوث انقلاب اسلامی در ایران بود که اصطلاح «نواندیش مذهبی» رایج شد. تا اینجای کار با مشکلی روبرو نبودیم اما، برخی از آنان، بنا به سنت همیشگی شبیه سازی جعلی، خود را، با کمک اصطلاحی از درون متضاد، «روشنفکر مذهبی» خواندند.

اگرچه می توان پذیرفت که «نواندیشی مذهبی»، به لحاظ اتخاذ روش های تشکیک و نقد در موضوع خود که مذهب همان نواندیشان باشد، حرکتی شبه روشنفکرانه دارد اما، از آنجا که این حرکت، از لحاظ پایگاه و منظر فکری، همچنان بر ایمان مذهبی استوار است پویشی روشنفکرانه نیست، بخصوص اگر، همچون فاجعه فعلی، این «نواندیشی» زیر سقف تداخل مذهب با حکومت صورت گیرد و از حوزه «اندیشیدن فلسفی» به حوزه «اندیشیدن سیاسی» منتقل شود، و، لاجرم، اصل اساسی روشنفکری، یعنی سکولاریسم، را مخدوش سازد.

یک نواندیش مذهبی - چه در حوزه فلسفی و چه در حیطه سیاسی - «متفکر» هست اما «روشنفکر» نیست. به همین دلیل حکومت اسلامی کنونی مسلط بر ایران نیز نه خود «حکومت روشنفکرانه» است و نه توانسته است در اقلشار مختلف خود - از بنیاد گرایان گرفته تا اصلاح طلبان و نواندیشان - به تولید روشنفکر و تفکر روشنفکرانه بپردازد.

در نتیجه، در برابر ساختار حکومت اسلامی، روشنفکری معاصر ایران تنها در اردوگاه سکولاریسم سیاسی دارای خاستگاهی واقعی است و، به همین دلیل، «ساختار سیاسی سکولار دموکرات» تنها بدیل واقعی این حکومت محسوب می شود.

روشنفکری و آزادی عقیده

در اینجا ممکن است تناقضی ظاهراً منطقی نیز مورد توجه قرار گیرد: از یکسو، از آنجا که اعتقاد به آزادی عقاید یکی از ارکان روشنفکری است، روشنفکر نمی تواند، حتی در سطح قدرت سیاسی، خواستار برانداختن مذاهب (که امری ناممکن است) شود. بنا بر این، حکومت روشنفکرانه حکومتی است مبتنی بر اعتقاد به آزادی عقیده و بیان و تبلیغ آن و، در نتیجه، سقف محافظی است که در سایه آن همه عقاید مذهبی و غیرمذهبی و یا ضد مذهبی، با آزادی تمام، مطرح می شوند. اما آیا این سخن بدان معنی است که روشنفکران، چون معتقد به تکثر فکر و آزادی دگراندیشی اند، حق ندارند در ادیان و مذاهب تشکیک کنند و آنها را به نقد کشند؟

«آزادی تشکیک و نقد» از اصول محکم روشنفکری اند و او، که به ادیان و مذاهب نه بعنوان پدیده هائی آسمانی که بعنوان ساختارهای اجتماعی می نگرد، اگر بخواهد آنها را در حوزه کار خود وارد کند، ناگزیر است نخست آنها را بشناسد و سپس موضوع شناخته شده کار خود را به نقد ناشی از تشکیک بکشاند. یعنی اگر روشنفکری «آزادی عقاید»، و اصولاً «دگراندیشی»، را می پذیرد و در راستای ابقای آن تا حد جان فدا کردن می رود، قبل از هرجیز خواستار حفظ آزادی های خویش نیز هست و در این دو آزادی تضادی بنیادین نمی یابد.

آزاد اندیشی، و آزاد خواهی دگراندیشی، بر یک اصل دیگر نیز استوار اند و آن اینکه ذهنیت انسان متفکر، حتی اگر از ایمان ناب برخاسته باشد، چون از بحث ایمان، که امری خردناپذیر است، بگذرد در

بقیه راه توان آن را دارد که استدلال منطقی را بپذیرد و صلابت یافته های علمی را قدر بشناسد. لذا، در صحنه آزادی دگراندیشی، آنجا که استبداد و قهر و زور حاکم در کار نباشد، یا آنجا که قدرت قاهره اجتماع پدیده ای برآمده از اعتقاد به آزاد اندیشی باشد، هیچ روشنفکری از مناظره و مقابله و گفتگو با آنان که چون او نمی اندیشند باکی ندارد. اینگونه باک ها متعلق به کسانی است که از طرح نگاه و پایگاه اندیشگی روشنفکرانه هراس دارند، منطق خود را در برابر آن سست و متزلزل می بینند و، لذا، دست به سانسور و تحمیل و ارباب و ارهاب می زنند. در این ساحت ترسوترین فرد کسی است که سانسور و تحمیل عقیده را بر می گزیند نه آنکه به آزادی اندیشه و دگر اندیشی رأی می دهد.

پاسداری از هویت یا پالایش آن؟

تاریک اندیشان، جزمی اندیشان، بهره وران از «وضع موجود»، همگی سخن خویش را در پس اصرار بر اهمیت «هویت» و لزوم پاسداری از آن پنهان می کنند. اما روشن است که «هویت» نیز پدیده ای اجتماعی است و، در نتیجه، همواره در حال تغییر. جزم اندیش اما می کوشد تا همین روند «تغییر» را متوقف کند، حال آنکه روشنفکر، به لحاظ اعتقاد به روندگی و تغییر پذیری پدیده های اجتماعی، خواستار پالایش همواره هویت است.

در واقع، چون نیک بنگریم، کار تشکیک و نقد روشنفکرانه کاری جز پالایش هویت و یا هویت های اجتماعی از خرافات و شطحیات و طامات و حرکات و سکنات نابخردانه نیست. او، به مدد عینک روشنفکرانه ای که به چشم دارد، همه پدیده های اجتماعی، و از جمله «هویت» گروهی خاص یا عام را به تشکیک و نقد می کشد و، چه بخواهد و چه نه، آنها را دستخوش پالایشی می سازد، به سود انسان منتشر که محور اندیشه روشنفکرانه او است.

نواندیشان مذهبی نیز در کار این پالایش دستی دارند اما چراغ راه شان روشنفکرانه نیست. آنها، به سود ابقای هویت های مذهبی، می کوشند قرائت های نوین و به روزتری را از ارزش هائی مطرح سازند که ریشه در نگاه روشنفکرانه ندارند هرچند که، چون می خواهد جامعه را به سوی آینده ای کمتر آلوده به جزم اندیشی های سنتی برجهانند، کارشان را می توان سودمند تلقی کرد. نکته مسلم آن است که از عالم نواندیشان دینی، بخصوص آنها که به سیاست هم آلوده اند و می کوشند تا مذهب شان را از دید مصالح سیاسی مذهب خود نو کنند، هیچ روشنفکری برنخواهد خواست.

از این منظر که بنگریم احکامی همچون «روشنفکر ایرانی بدون فرهنگ شیعی معنا ندارد»، یا «خاتمی نماد روشنفکر ایرانی است» و یا «روشنفکر، از هر مذهب و نحله ای که باشد می تواند شیفته تشیع باشد»، از دیدگاه روشنفکری، احکامی سست و بی پایه اند که فقط به درد مغلظه می خورند.

باری، دوست داشتم که بر این مقاله نکاتی را نیز در مورد «توجه اعجاب آور اخیر» از جانب برخی از سیاسی کاران و نویسندگان به اهمیت تشیع در امر استقلال ایران و حفظ هویت شیعی ایرانی

بیافزایم، اما دیدم که در آن صورت «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و، لذا، آن سخن را به فرصتی دیگر وا می گذارم؛ چرا که می پندارم در زیر این کاسهء ظاهراًصلاح هم نیم کاسه ای پر از زهر نهفته است.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>